

استوانه های جنبش خودمختاری در آذربایجان

علی امیرخیزی این کاروان از معبر جمهوری اسلامی نیز عبور خواهد کرد!

علی امیرخیزی شاید از جمله نوجوان ترین یاران ستارخان بود. هنوز در سنی نبود که بتوان سلاح بدست گیرد که در کنار جنبش مقاومت در برابر استبداد محمدعلی شاهی قرار گرفت. او در کنار هم سن و سال های خود وظیفه داشتند گلوله های سربی به دیوارهای شهر نشسته را درآورد و به قوای انقلابی برساند. زندگی سیاسی - مبارزاتی او اینگونه آغاز شد. متولد ۱۲۷۴ شمسی بود. در سال ۱۲۹۶ برابر با ۱۹۱۷ که سال انقلاب اکتبر در روسیه بود با زنده یاد شیخ محمد خیابانی همراه شد و مدتها مدیر داخلی روزنامه "تجدد" شد که تحت نظر خیابانی منتشر می شد. در آن سال های پرحادثه، یک بار نیز بعنوان نماینده دمکرات های آذربایجان راهی ارومیه شد تا در نزاعی که میان مسلمان ها از یک طرف و ارمنه و آسوری ها از طرف دیگر در گرفته بود میانجی شود. از آنجا که هر کجا انقلاب بود، نیروی انقلابی ایران روانه آن دیار می شد، امیرخیزی در سال ۱۲۹۸ به مدت یک سال نیز در گیلان بسر برد و در کنار مهندس تاریوردی (عمواوغلو) دبیر اول حزب کمونیست ایران قرار گرفت و از جانب او ماموریت تماس با آزادیخواهان مازندران و تهران را یافت.

اواخر سال ۱۳۰۰ از طرف حزب کمونیست ایران یکبار دیگر برای کارهای تشکیلاتی به تبریز فرستاده شد و در سال ۱۳۰۲ در کنار "لاهوئی" در قیام مردم تبریز شرکت کرد. پس از سرکوب قیام افسران میهن پرست و مردم تبریز به رهبری لاهوئی مدت ها مخفی شد. آب ها که از آسیاب افتاد بار دیگر در تبریز حضور یافت و اتحادیه معلمین را بنیانگذاری کرد و سپس برای پیوستن به حزب اجتماعیون راهی تهران شد و در کنار شادروان "سلیمان میرزا اسکندری" قرار گرفت. در تهران با دختر "میرزا ابراهیم" وکیل آذربایجان که در جریان به توپ بسته شدن مجلس کشته شد ازدواج کرد. با یورش شهربانی رضاخانی به کلوب حزب اجتماعیون و بسته شدن آن، امیرخیزی نیز مانند بسیاری از فعالان حزب مخفی شد، اما روز ۳۰ خرداد ۱۳۱۰ بموجب قانون سیاهی که رضاخان وضع کرده و هرگونه فعالیت کمونیستی را ممنوع اعلام داشته بود، در تهران دستگیر شد. یکسال و نیم در زندان ماند و سپس به تبعید یزد فرستاده شد. اتاق شماره ۱۸ در زندان شهربانی دوازده آجر طول داشت و ۸ آجر عرض و در مستراح بند نیز به داخل اتاق او باز می شد. او این زندان دشوار را تحمل کرد. در بازجویی های مداوم که بارها با بازجویی از همسر وی نیز همراه بود، پلیس رضاخانی نتوانست شبکه و یا رابطه هائی را از دهان امیرخیزی بیرون بکشد و ضمیمه پرونده اش کند. به همین دلیل نتوانستند محکومیت زندان برایش بتراشند و به تبعیدش فرستادند.

اندک زمانی بعد، از این تبعید نیز به زندان بازگردانده شد و پس از آن به تبعید تازه در روستای گلستان واقع در دو فرسنگی جنوب کرج فرستاده شد. دو سال و نیم زندگی در این روستای مرطوب امیرخیزی را گرفتار دردهای ادامه دار پا کرد. "آیرم" رئیس خونریز شهربانی رضاشاهی تا بر سر کار بود اجازه درمان به امیرخیزی نداد. پس از فرار آیرم از دست رضاخان که قصد جان او را نیز کرده بود، امیرخیزی توانست پای خود را درمان کرده و یکبار دیگر به تبعیدگان باز گردد و این بار در کارخانه مقوا سازی کوچکی میان راه

روستای گلستان و کرج مشغول کار شد. بسرعت لیاقت خود را در این کارخانه نشان داد و سرانجام ۸ سال و نیم مدیر کارخانه شد، اما اقامتگاه او همچنان تبعیدگاه گلستان بود. پس از سقوط رژیم رضاخان امیرخیزی نیز سهم خود را در برپائی حزب توده ایران برعهده گرفت.

زنده یاد امیرخیزی در اولین کنفرانس ایالتی تهران عضو کمیته ایالتی شد. کمیته ای که وظیفه کمیته مرکزی حزب برعهده اش بود. کنگره اول حزب این عضویت امیرخیزی در کمیته مرکزی را تائید کرد و از آذر ۱۳۲۱ تا اواخر خرداد ۱۳۲۴ از طرف رهبری حزب مسئول تشکیلات آذربایجان شد. در همین سال ها او توانست با بهره گیری از تجربه جنبش مشروطه و دو قیام سرکوب شده خیابانی و لاهوتی که در همه آنها نقش داشت نهضت وسیع دهقانان و کارگران آذربایجان را سازمان داد که در واقع پایه اساسی فرقه دمکرات آذربایجان بعدها بر روی آن بنا شد. در این امر مهم اردشیر آوانسیان یار همیشگی امیرخیزی بود.

یورش به حکومت ملی و خودمختار آذربایجان و پیگردهای خونین متعاقب آن در سراسر آذربایجان و حتی استان های مرکزی و شرقی و غربی کشور هیچ چاره ای برای امیرخیزی جز تن سپردن به مهاجرت باقی نگذاشت و او با عزیمت به اتحاد شوروی توانست از چنگ ارتش خونریز محمدرضا شاه بگریزد. چند ده سال حضور در اتحاد شوروی و بویژه در مسکو، امیرخیزی را به تکیه گاه دو نسل و شاید سه نسل از مهاجرین توده ای ایران تبدیل کرد. حتی در جریان یورش به حزب توده ایران در جمهوری اسلامی نیز هنوز امیرخیزی تا چندی در حیات بود و در مسکو دوران کهولت را می گذراند و اگر مشورتی از او می خواستند با خوشروئی کامل آنچه را می دانست در میان می گذاشت.

قهرمانان تنها آنها نیستند که سر خود را به دار و تن خویش را به چوبه تیرباران سپرده اند، چهره هائی نظیر امیرخیزی ها، بقراطی ها، آوانسیان ها و ده ها و ده ها کوشنده جنبش انقلابی و چپ کمونیستی ایران در دوران هائی که تاریخ آنها به پیش از انقلاب مشروطه تا به امروز باز می گردد نیز قهرمانان انقلابی ایران اند. یادشان را گرامی بداریم و غبار زمان را از چهره تک تک آنها بروسیم.